

# قرآن مبین

---

(۲۱)

سوره الرحمن

---

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### سوره الرحمن

روایاتی در فضیلت سوره:

الکاظم (علیه السلام) - لِكُلِّ شَيْءٍ عَرُوسٌ وَعَرُوسُ الْقُرْآنِ سُورَةُ الرَّحْمَنِ جَلَّ ذِكْرُهُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۳۸۴

الصّادق (علیه السلام) - مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الرَّحْمَنِ فَقَالَ عِنْدَ كُلِّ فَبَأَىٰ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ لَا بَشَىٰ مِنْ آلائِكَ رَبِّ أَكْذِبُ فَإِنْ قَرَأَهَا

لَيْلًا ثُمَّ مَاتَ مَاتَ شَهِيدًا وَإِنْ قَرَأَهَا نَهَارًا ثُمَّ مَاتَ مَاتَ شَهِيدًا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۳۸۴

در مکی یا مدنی بودن سوره‌ی الرحمن بحث و تضارب آراء زیادی می‌باشد. به نظر می‌رسد سوره مکی است، روایات

دالّ بر مکی بودن اقوی هستند، و سیاق سوره به مکی بودن نزدیک‌تر است.

آیه ۱:

الرَّحْمَنُ

رحم:

مقایس: يدلّ على الرّقة و العطف و الرّأفة.

الإشتقاق: رحمان فعلاّن من الرحمة، و رحيم فعيل منها.

التحقيق: ... الفرق بين الصيغة الرحمن و الرحيم هو اختلاف وزنهما و ما يختصّ بكلّ من الهيئتين، فإنّ الفعيل يدلّ على اللزوم و يبنى للدلالة على الثبوت، كالحميد و العزيز و ... . وفعلاّن يدلّ على ملئ و حرارة و وفور مادياً و معنوياً.

ریشه‌ی رحمان و رحيم، رحم است، و معنای هر دو یکی است؛ رأفت، عطوفت، رقت و مهربانی است.

تفاوت صيغ، لحاظ معنایی متفاوتی را ایجاد کرده است. رحمان صيغهی مبالغه بر وزن فعلاّن است، که دلالت بر کثرت و

وفور دارد. رحيم صفت مشبّهه بر وزن فعيل است، که دلالت بر ثبوت و بقاء دارد. به جهت این تفاوت، مشهور است که

رحمان دلالت بر رحمت کثیر بر مؤمن و کافر و همه‌ی هستی دارد، و رحيم رحمت خاصّه بر مؤمنين است.

در این سوره فقط اسم رحمن آمده است، که جامع هر دو لحاظ معنایی است: فراگیر بودن، و دائمی و لاینقطع بودن.

این سوره، تنها سوره‌ای در قرآن است که با یکی از اسماء الهی آغاز می‌شود. رحمن در ادبیات قرآنی بسیار استعمال

شده است. در آیه ۱۱۰ سوره‌ی اسراء آمده است:

قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرُوا بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تَخَافُوا بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا.

اسم مبارک رحمن در کنار اسم الله قرار گرفته است، در سوره‌ی حمد به طور مبسوط معنای این اسم بیان گردید؛

خلاصه‌ی آن در ابتدای بحث بیان شد.

مواجهه‌ی خداوند متعال با موجودات، با صفت رحمن است، همان‌طور که در آیه‌ی ۵ سوره طه فرمود: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى. و در جوشن کبیر آمده است: یا من سبقت رحمته غضبه.

کار مخلوقات با صفت رحمن است. اگر در این مطلب دقت نماییم با خداوندی مهربان مواجه می‌شویم، که تمامی مهر خلق قطره‌ای از دریای بی‌پایان محبت او نیست.

برخی از مفسران بزرگوار موضوع تفاوت رحمن و رحیم را در این‌جا نیز پیش کشیده‌اند، که فاقد متانت است. در سوره‌ی حمد بیان گردید که اصل تفاوت نیز قطعی و برهانی نیست. و در این سوره که فقط رحمن آمده است، بنابراین اصلاً آن بحث‌ها این‌جا موضوعیت ندارد.

آیه ۲:

## عَلَّمَ الْقُرْآنَ

هدف از خلقت انسان ارتباط با خداوند است. آیه‌ی اول دلالت بر مهر لاینقطع و فراگیر خداوند مهربان داشت؛ این آیه بیان مهم‌ترین هدیه‌ای است که به انسان عطا شده است. نفرمود قرآن را برای شما فرستاد، بلکه فرمود قرآن را به شما تعلیم کرد. آموختن قرآن گزاره‌ای است که برای اذهان ما آشنا نیست. ما گمان می‌کنیم قرآن توسط پیامبر فرستاده شده است، او باید برای ما بخواند، و ما هم چیزهایی از آن بیاموزیم. اما این کریمه به صراحت می‌فرماید قرآن را به شما تعلیم کرده است. سؤال اساسی این است که خداوند متعال کی و چگونه قرآن را به انسان‌ها آموخته است؟

اکثراً مراد آیه را آموختن قرآن به پیامبر دانسته‌اند. این مطلب در جای خود صحیح است، اما بیان آیه عمومیت دارد، به قرینه‌ی آیات یک و سه، الرحمن عمومیت رحمت الهی بر خلق است. و خلق الانسان اشاره‌ی دوباره‌ای به تمام انسان‌ها دارد، در نتیجه اختصاص دادن به پیامبر فاقد دلیل و قرینه است.

انسان باید خود را مخاطب مستقیم آیات بداند. قرآن کلام خداوند است، و خداوند به طور مستقیم با انسان سخن گفته است. اگر انسان در این سفره از فهم بنشیند، می‌فهمد که خود خداوند متکفل تعلیم قرآن به انسان است. آن وقت پرده‌ی فهم قرآن کنار زده می‌شود؛ که لا یمسّه إلا المطهرون.

جمله‌ای به بایزید بسطامی منسوب است، که مطلب فوق را به روشنی و زیبایی بیان می‌کند:

أخذتم علمکم میّتاً عن میّت، و أخذنا علمنا عن الحیّ الذی لا یموت. بقول أمثالنا: حدثنی قلبی عن ربّی، و أنتم تقولون حدثنی فلان. فأین هو؟ قالوا مات، و این هو؟ قالوا مات.

ممکن است برای خواننده‌ای سؤال شود که مگر معلّم قرآن اهل بیت نیستند؟ این هم از آن دست مطالب درستی است که متأسفانه درست فهمیده نشده است. اگر وجود مبارک ایشان نبود، انسان راهی برای فهم قرآن نداشت، اما این راه تکوینی است. مراد این نیست که برای فهمیدن قرآن باید سراغ روایات رفت؛ این روش فکر چند محذور در پی دارد:

۱. اکثر روایات در زمان صادقین علیهم‌السلام صادر شده است. قبل از آن مردم چگونه با قرآن ارتباط برقرار می‌کردند؟

۲. اگر برای کسی دسترسی به مجامع روایی نباشد، راه فهم قرآن بسته است؟

با توجه به ترتب عوالم رسیدن الفاظ و معانی قرآن به گوش و قلب انسان، بدون وجود ایشان ممکن نخواهد بود. مطلب دیگر این که علم القرآن به وضوح نشان می‌دهد که فهم قرآن نیاز به هیچ واسطه و ابزاری ندارد. تنها انسان باید با گوش جان سراغ قرآن برود. قرآن شفاء قلب است، رحمت و هدایت است. به این آیات خوب دقت کنیم:

۱. سوره یونس، آیه ۵۷: يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ.

۲. سوره اسراء، آیه ۸۲: وَ نُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا.

آیات ۳ و ۴:

خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ

بیان:

مقایس: هو بعد الشئ، و انکشافه.

التحقیق: أن المعنى الحقیقی فیها هو الانکشاف و الوضوح بعد الإبهام و الاجمال بواسطة التفریق و الفصل.

کشف کردن معنایی که مبهم است، موضوع مجمل و مبهمی که به طرق مختلف واضح گردد.

از دیگر نعمات الهی خلقت انسان است. وجود بخشیدن به انسان مهم‌ترین موهبتی است که به او عطا شده‌است، با این موهبت است که می‌تواند درک حضور خداوند را داشته باشد.

عَلَّمَهُ الْبَيَانَ، در این کریمه هم خود خداوند بیان را به انسان می‌آموزد، و تعلیم می‌دهد. ضمیر در عَلَّمَهُ به انسان بازمی‌گردد. حال باید دید بیان چیست.

اکثر مفسرین بیان را قوه‌ی تکلم و زبان دانسته‌اند؛ اقوال دیگری نیز در این خصوص مطرح است، مانند این که معادل

آیه‌ی و عَلَّمَ الْآدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا می‌باشد؛ یا توانایی نگارش و خط و ...

مرحوم علامه نیز در المیزان بیان جالبی دارند که می‌توانید به آن مراجعه نمایید.

به نظر حقیر لازم است در ابتدا به معنای لغوی توجه کنیم؛ اهل لغت بیان را انکشاف و وضوح بعد از ابهام می‌دانند. انسان در طول زندگی با موارد بسیاری مواجه می‌گردد، که به طرق مختلف آن‌ها را حل می‌نماید، چه این امور مادی باشد و چه معنوی. نطق یا توانایی گفتار یکی از ابزارهای حل مبهمات است. با پرسش و عرضه‌ی آنچه در ذهنش است می‌تواند به کشف واقع نزدیک گردد. البته که انسانی که به کلی فاقد قوه‌ی نطق است نیز توانایی کشف مبهمات را دارد. سخن گفتن بالذات صفت ارزشمندی نیست، درست است که کمک حال انسان است، اما وقتی یک صفت پس از خلق نام‌برده می‌شود چرا باید تکلم باشد؟!

بنابراین بیان از نظر حقیر کشف است، کشف ابزارهایی دارد، مهم‌ترین و پرکاربردترین ابزار آن تفکر است. البته که ابزارهای دیگری مانند حدس نیز وجود دارد. در نتیجه سه مطلب از این آیه قابل استفاده است:

۱. مراد از بیان کشف مبهمات است.

۲. خداوند این توانایی را به همه‌ی انسان‌ها داده است.

۳. انسان نیاز به هیچ‌کس در این قابلیت ندارد.

روایت فوق‌العاده‌ای ذیل کریمه نقل شده است:

الصَّادِق (علیه السلام) - الْبَيَانُ الْإِسْمُ الْأَعْظَمُ الَّذِي بِهِ عَلِمَ كُلُّ شَيْءٍ .

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵ ، ص ۳۸۸



آیات ۵ و ۶:

الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ، وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ

حسب:

مقاييس: اصول اربعة، فالاول: العد، تقول حسبت الشيء أحسبه حساباً و حساباناً، الشمس و القمر بحسبان.

التحقيق: هو الاشراف و الاطلاع بقصد الاختبار، و النظر و الدقة بقصد السبر و الطلب و يعبر عنه بالفارسية بكلمة رسيدگى.

و أما العد فقد يكون مقدّمة و وسيلة للتعرف و الاختبار. و الحساب و الحسبان مصدران، أى حساب دقيق شديد، و بمناسبة هذه الشدة و الدقة فى مفهومه قد يستعمل فى مورد الحساب المنتهى إلى الأخذ و العذاب.

حساب دقيق و نظام مند.

نجم:

مقاييس: يدلّ على طلوع و ظهور

مصباح: الكوكب

التحقيق: هو ظهور إلى جهة علو و من مصاديقه ظهور الكواكب من الافق الى جهة سمت الرأس، و ظهور النباتات من الأرض و اعتلاءها.

هر آن چیزی است که متمایل به بالا باشد را نجم گویند، ستارگان و نباتات هر دو از مصادیق آن است.

آیه ۵ معنایی روشن دارد. خورشید و ماه با حسابی دقیق در حرکتند. امروزه می‌دانند که خورشید ثابت نیست؛ گذشتگان گمان می‌کردند خورشید ثابت است، و سیارات در حال حرکت به دور خورشید می‌باشند. اما الان می‌گویند منظومه‌ی شمسی، و همچنین کهکشان راه شیری در حال حرکت است.

پس از ذکر خلقت انسان که مهم‌ترین مخلوق شأنی است، به دیگر مخلوقات که برای انسان با عظمت است می‌پردازد. مانند خورشید و ماه.

در تعیین معنای نجم دو نظر وجود دارد:

اکثراً به جهت آمدن شجر، نجم را به معنای نباتات گرفته‌اند؛ عده‌ای با توجه به کثرت استعمال به معنای کواکب گرفته‌اند. با توجه به معنای لغوی هر دو احتمال می‌تواند صحیح باشد. نبات به جهت رشد رو به بالای گیاهان است، و در نتیجه اعم از شجر خواهد بود. از جهت ادبی اگر کواکب معنا کنیم زیباتر است. کثرت استعمال هم مؤید همین معنا می‌باشد. آیه‌ی قبلی نیز مؤید دیگری بر اولویت کواکب است. جهت کنار هم آمدن نجم و شجر این است که از روی زمین کواکب دیده می‌شوند، و شکوه و عظمت فراوانی دارند؛ و روی زمین نیز، درختان زیبایی و شکوه بسیاری دارند. آمدن دو لغت برای یک معنا از جهت ادبی نیکو نیست.

مراد از یسجدان ذکّت و خضوع باطنی است، که در واقع همان تحت مالکیت و ربوبیت خداوند متعال بودن است. ستارگان و درختان به عنوان دو نماد شکوه که همواره رو به بالا هستند مثال زده شده‌است. این لطافت ادبی از این جهت است که نماد شکوه باطنش منقاد و در حال سجده است.

آیات ۷ تا ۹:

وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ، أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ، وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ.

وزن:

التحقيق: هو تقدير ثقل الشيء و خفته، و تعيين مقداره مادياً أو معنوياً.

و الميزان كالمفتاح اسم ما يوزن به الأشياء.

ميزان ما يوزن به است، هر وسیله‌ای که با آن سبکی و سنگینی، و به طور کلی اندازه را بتوان سنجید. ترازو یکی از مصادیق آن است.

رفع آسمان احتمالات گوناگونی می‌تواند داشته باشد:

خلقت رفیع و بلند آسمان، آنچه در آسمان‌ها است (به جهت رفیع بودنشان)، محلّ نزول اوامر الهی و ملائکه، و ...

بالا و پایین دو صفت کاملاً نسبی هستند، بستگی دارد با چه سنجیده شود. رفع آسمان نسبت به زمین درست است.

می‌تواند مراد عرفی نیز باشد؛ ما همواره آسمان را بالای سر خود مشاهده می‌کنیم. مگر نه با دقت عقلی آسمان بالا

نمی‌تواند باشد؛ چرا که معیار ثابتی در فضا وجود ندارد، تا بالا و پایین قابل سنجش باشد.

چنان‌که در معنای لغوی میزان بیان گردید، به معنای ما یوزن به است. و ترازو مصداقی از معنای عامّ میزان می‌باشد.

جهت آن این است که ترازو وسیله‌ای برای سنجش سنگینی و سبکی اشیاء است.

معنای آیات ۸ و ۹ روشن است. توصیه‌ای اجتماعی است مبنی بر قسط در میزان و کم فروشی نکردن. بنابراین میزان در آیه ۸ اخصّ از میزان در آیه ۷ می‌باشد.

ارتباط رفع آسمان و وضع میزان در آیه ۷ مشکل است!

به نظر می‌رسد ارتباط آمدن آن‌ها در کنار هم، در ساختار ترازوهای گذشته باشد. شکل ترازوها در گذشته طوری بود که گویا از آسمان آویخته شده بودند؛ و دو طرفِ (کفه) ترازو در دو طرف آویزان بود. بعدها ترازوها روی سطحی قرار می‌گرفتند، و میزان در وسط آن طراحی شده بود. با توضیح فوق لطافتی در کریمه می‌باشد، گویا ترازو از آسمان که بالای سر ما است بر زمین آویخته شده است، که میزان سنجش همه‌ی اعمال و باورها است. در واقع ریشه‌ی سنجش آن در آسمان است.

توجه به این آیات نیز می‌تواند راهگشا باشد:

سوره اعراف، آیات ۸ و ۹:

وَالْوِزْنَ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ.

آیات ۱۰ تا ۱۳:

وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ، فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ، وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ، فَبِأَيِّ آيَةٍ رَبِّكُمْ تَكذِّبَانِ.

أَنَام:

مصباح: الجنّ و الإنس

كشّاف: للخلق، و هو كلّ ما على ظهر الأرض من دابة.

التحقيق: أن هذه الكلمة تطلق على ذوى العقول من الأنس و الجنّ الساكنين على وجه الأرض و لا تطلق على الجماد و النباتات و الحيوان. فإنّ الجمادات من أجزاء الارض و النبات و الحيوان قد خلف للإنسان.

تمامی موجودات دارای حیاتی که روی زمین زندگی می‌کنند؛ در انسان و جنّ استعمال بیشتری شده است. بیان مرحوم مصطفوی در روش خروج نبات و حیوان به نظر صحیح نمی‌آید، چرا که نگاه لغوی نیست.

كَمْ:

مقاییس: يدلّ على غشاء و غطاء

التحقيق: هو ما يدور على شيء و يحفظه، و من مصاديقه القلنسوة المدوّرة.

بهترین جمع را مفردات راغب کرده است، کُم به ضمّ کاف، قسمتی از آستین پیراهن است که دست را می‌پوشاند، و به

کسر کاف غلافی است که میوه را می‌پوشاند.

اکمام در واقع غلافی است که خرما قبل از رسیدن در آن قرار دارد.

عصف:

مقایس: يدلّ عای خفة و سرعة.

التحقيق: هو سرعة بشدة، و هذا المعنى يختلف بحسب إختلاف الموارد.

در سوره‌ی فیل ذیل کعصف مأکول توضیحی داده شد:

سرعت شدید، اصل معنا در آیه با نگاه به معنای اصلی، سرعت گرفتن به سمت فنا و اضمحلال است. وقتی به مأکول ضمیمه می‌شود نشان‌دهنده‌ی زوال و فنای سریع‌تر است.

عصف به پوسته و غلاف دانه، وقتی دانه از درون فاسد شده باشد هم اطلاق می‌شود، که باز مصداقی از معنای اصلی است.

معنایی که مناسب این آیه باشد دانه‌هایی هستند که دارای غلاف یا همان سبوس در فارسی هستند؛ مانند گندم، جو، برنج و ...

ریحان:

مفردات: ما له رائحة و قیل رزق.

مصباح: کلّ نبات طیب الریح

التحقيق: الریحان فی الأصل مصدر بمعنى الجریان اللطیف فی الحیاة فیما بین الروح و الریح، أی فیما بین الروحانیة و المادیة، کالسرور و الفرح فی الحیاة. ثمّ یطلق علی ما یحصل به تلك الحالة. أی الذی هو مظهر السرور. و الفرح کالنبات طیب الریح و الولد المحبوب و الحیاة و العیش المطلوب و حالة فی سعة و مسرة.

در آیه مراد گیاهان معطر است، مانند: ریحان، پونه، نعنا و ...

آلاء جمع إلى است.

مصباح: النعمة

صباح: النعم

التحقيق: أن الألو بمعنى التواني و التقصير. و الألى بمعنى البلوغ و ظهور القدرة. و هذان المعنيان متقابلان. و لا يبعد بين المادتين اشتقاق اكبر.

... أن المفهوم الألى ليس مرادفاً للنعمة، هذا المعنى يظهر عند التدبر فى مصاديق الآلاء فى سورة الرحمن.

فمصاديق الآلاء فى تلك الآيات الكريمة مختلفة جداً. و الجامع بينها مفهوم الإنتهاء فى الاحسان و البلوغ فى اظهار الرحمة و عدم التقصير فيه.

با توجه به منابع فوق به نظر می‌رسد آلاء از نعمت افزون است. نعمتی است که در ساحت ربوبیت به مخلوقات عطا می‌شود. منتهای رحمت و احسان است.

در مقابل معنای آیهی ۷ (وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا)، آیهی ۱۰ می‌باشد. زمین را برای موجودات زنده گسترديم. در معنای لغوی بیان شد أنام هر موجود زنده‌ای است که در زمین ساکن می‌باشد؛ اما بیشتر در انس و جن، و خصوصاً درباره‌ی انسان استعمال شده است.

سپس به نعماتی اشاره دارد که روی همین زمین رشد و نمو می‌کند؛ میوه‌ها و خرما که به طور خاص در غلاف قرار دارد. در غلاف بودن موجب می‌شود تا فاسد نگردند. آمدن خرما ذکر خاص بعد العام است، به این جهت که فواید بسیاری بر آن مترتب است. طب سنتی و جدید هر دو به خواص بی‌شمار خرما اذعان دارند. عرض شد که اکمام در واقع غلافی است که خرما قبل از رسیدن در آن قرار دارد.

الْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ، دانه‌هایی هستند که همراه سبوس می‌باشند، مانند گندم، جو، برنج و ... . امروزه اطباء معترفند که استفاده از دانه‌ی همراه با سبوس فواید بسیاری بر خود دانه می‌افزاید. تا حدی که سبوس را به طور مجزاً نیز استفاده می‌کنند. حتی برخی از دانه‌ها اکثر فوایدشان در سبوسشان است. اشاره به دانه‌ی همراه با سبوس در واقع از اعجازات علمی قرآن می‌باشد، که بشر سالیان درازی از آن غافل بوده است.

ریحان گیاهان معطر مانند نعنا، پونه، ریحان و ... است. دقت در مواردی که در این آیه بیان شده است برای زندگی به سامان مادی، که مقدمه‌ای بر زندگی معنوی است حائز اهمیت است. اگر خوراک انسان از این ۴ منبع مذکور در آیات باشد، از بسیاری بیماری‌ها و رنج‌ها در امان خواهد بود. میوه‌ها، خرما، دانه‌های غلات همراه با سبوس، و سبزی‌ها. سبذ غذایی امروزه‌ی ما اکثراً از پروتئین و کربوهیدراتها است. در حالی که شیوع بیماری‌ها نیز به گفته‌ی اطباء به جهت همین تغذیه‌ی نامناسب است.

تغذیه‌ی صحیح علاوه بر آرامش در زندگی مادی، در زندگی معنوی هم تأثیر گذار است. ما عموماً به نعماتی که خداوند متعال در اطرافمان قرار داده است بی‌توجهیم. و به جهت میل زیاد و تنوع طلبی، از خوراک ساده و سالم عبور کرده‌ایم. با تنوع بسیار در مواد غذایی، و روش‌های طبخ پیچیده موجب امراض بسیاری در خود شده‌ایم.

مطلب دیگر استفاده‌ی فراوان انسان از حیوانات برای خوراک است. فارغ از بحث طبی، این که چرا انسان جایز است از موجودات ذی روح تغذیه نماید مطرح است. به نظر حقیر این که خداوند مهربان اجازه‌ی تغذیه از حیوانات را به انسان داده است، به این جهت است که او مسیر معنوی و زندگی الهی را در پیش بگیرد. البته که هرچه انسان در این مسیر رشد کند، خوراکش علی‌الخصوص خوراک حیوانی کاسته می‌شود. اما به طور کلی اگر این سیر صعودی انسان نبود، دلیلی بر این جواز هم وجود نداشت. با مسیری که انسان امروزی در پیش گرفته است، که یک‌سره در دنیا پیش می‌رود، و کوچک‌ترین دغدغه‌ای برای زندگی معنوی ندارد، این جواز هم خالی از اشکال نیست. لطفاً دقت بفرمایید.



فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ، همان‌طور که در معنای لغوی بیان شد آلاء از نعمت افزون است. نعمتی است که در ساحت ربوبیت به مخلوقات عطا می‌شود. منتهای رحمت و احسان است.

مراد از تشبیه‌ای که در آیه آمده است جنّ و انس است. و دیگر اقوال مطروحه نمی‌تواند صحیح باشد. آیات زیادی در ادامه‌ی سوره هست که درباره‌ی جنیان است.

سؤالی که در اکثر تفاسیر مطرح است این است که در این سوره اشارات فراوانی به عذاب و شدائد قیامت، و سرنوشت کفّار شده است، در حالی که آیه‌ی فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ نیز در این سوره بسیار تکرار شده است؛ موارد فوق چگونه نعمات الهی هستند؟

پاسخ تفصیلی به این پرسش در حوصله‌ی این نوشتار نیست. بالا‌جمال عرض می‌کنیم که وقتی خداوند متعال را ربّ عالم دانستیم، و در تعریف ربّ قدرّ فهدی را پذیرفتیم، و دانستیم که خلقت الهی حسن است، و غیر از خیر و رحمت از او صادر نمی‌شود؛ تمامی مواردی که ظاهرش عذاب است باطنش نعمت خواهد بود. این مطلب دلایل بسیاری دارد، از آن جمله این‌که از باب تأدیب ربّ می‌باشد تا به مسیر هدایت باز گردد. بنابراین نعمتی از جانب ربّ است. گاهی رحمتی است تا خلق در مسیر خود حرکت کند، و نهایت مسیرشان را بالعین ببینند و بازگردند. بنابراین عذاب به معنای مرتکز ذهنی ما، در ساحت کبریایی ربّ متعال اصلاً وجود ندارد.

آيات ١٤ تا ١٦:

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ، وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ.

صلصال:

التحقيق: هو اليباس مع وجود رطوبة فيه أى الطين اليباس.

گل خشک

فخّار:

فخر: مصباح: الفخّار: الطين المشوى و قبل الطبخ هو حزف.

التحقيق: هو دعوى فضيلة له ممتازة فى قبال الآخرين.

فخّار: اذا اشتدّ يبسه (صلصال) فى أثره حرارة الشمس يصير كالحزف.

سُفّال

جان:

مصباح: الواحد من الجنّ

جنّ: التحقيق: هو التغطية و المواراة و بمناسبة هذا المعنى استعملت فى موارد. فالجنّ مخلوق فى مقابل الإنس، أى من كان غير

مأنوس مع أفراد الانسان و متوارياً عن أنظارهم، و مغطّى عنهم.

و الجانّ فاعل من الجنون و هو من كان متوارياً و مغطّى و يطلق على الواحد النوعى من الجنّ كالناطق. و الجنّ يطلق على عموم

الجانّ و نوعه. فالجانّ يستعمل فى مقابل الانسان و الانس و الجنّ يستعمل فى مقابل الانس فقط.

نوع جنّ است. لغت جنّ به معنای پوشیده شده است.

مرج:

التحقيق: هو إرسال و إطلاق في جريان طبيعي للشئ و تنحية عن القيود.

المارج هو ما فيه إرسال و إطلاق و بسط من دون قيود و الاطلاق في النار هو النار المطلقة الخالصة الصافية من حيث هي و من دون أن يقيدها حدّ و قيد. ففيه اشارة إلى أن مبدأ تكوّن الجانّ هو النار اللطيفة السارية. آتش خالص و صافي بدون هر دود، حدّ، و قيدي.

مرج البحرين نیز در این سوره در آیه ۱۹ آمده است. معنایش در التحقيق چنین است:

عبارة عن إرسالهما و اطلاقهما و إجرائهما إلى أى نقطة و خطّ يمكن و فيهما اقتضاء التوسط و الإنسباط.

این آیات منشاء خلقت انسان و جنّ را بیان می‌کند. انسان را از گل خشکیده به سان سفال آفرید؛ و جنّ را از آتش صاف و خالص آفرید. منشاء خلقت نیاز به تفکر بسیاری دارد. درباره‌ی خلقت انسان آیات زیادی در قرآن آمده است. مانند طین، نطفه، علقه؛ وقتی نطفه (علقه، مضغه) گفته می‌شود، معلوم است که مراد جسم مادّی انسان و جنّ است. اما وقتی گفته می‌شود خاک یا آتش پیچیده‌تر می‌شود، و نیاز به تأمل بیشتری دارد. ابتدا بعضی از آیات دالّ بر خلقت انسان را نقل نماییم:

سوره روم، آیه ۲۰: وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ.

سوره مؤمنون، آیه ۱۲: وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ.

سوره فرقان، آیه ۵۴: وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا وَ كَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا.

سوره حج، آیه ۵: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنَبِّئَنَّ لَكُمْ وَ نَقُرِّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَقَّى وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ.

آیات دیگری نیز دلالت بر خلقت انسان دارند، برخی از مبداهایی که در آیات بیان شده است چنین‌اند: تراب، طین (سلالة، لازب)، صلصال (من حمأ مسنون، كالفخار)، نطفة (علقة، مضغة)، ماء و ... .

از مجموع آیات چنین برمی‌آید که اولین مرحله‌ی پیدایش جسم انسان خاک است. که خود با تعبیر گوناگونی آمده است. اما همگی در خاک بودن اشتراک دارند. چنین سیری را می‌توان از آیات متوجّه شد: تراب، نطفة، علقة و مضغة. مبدأ مذکور در آیات روشن می‌نماید که مراد شکل‌گیری جسم انسان است. و مطابق دلالت آیات مراد همه‌ی انسان‌ها هستند، نه فقط حضرت آدم. حال سؤال اساسی این است که با توجه به دانش امروز، شکل‌گیری جنین از مادر و پدر (تخمک و اسپرم) چه ارتباطی با خاک دارد؟

آنچه تا کنون به ذهن حقیر می‌رسد این است که تغذیه‌ی انسان از زمین می‌باشد؛ چه با واسطه و چه بدون واسطه. و به زمین خاک اطلاق می‌شود؛ بنابراین از این جهت محذور علمی نخواهد داشت.

تغذیه‌ی انسان یا از نباتات است، که مستقیم از خاک می‌رویند، یا از حیوانات است، که تغذیه‌ی آن‌ها از زمین است. در سوره‌ی فرقان فرمود: وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا، خلقت از آب خود مؤید مهمی است بر مطلبی که عرض کردیم. از دو جهت: اول این که خاک بدون آب حاصل‌خیز نخواهد بود. درست است که در نگاه عرفی تغذیه از زمین است، اما زمین با آب به ثمر می‌نشیند. دوم این که انسان به طور مستقیم از آب هم تغذیه می‌کند، و بخش مهمی از حیاتش وابسته به آب است.

از برداشتی که عرض شد سرّ نام‌بردن میوه‌ها، دانه‌ها و گیاهان نیز دانسته می‌شود. گفتیم که خوب است انسان از این موارد تغذیه کند، یا حداقل اکثر سبب‌غذایش از این اقسام باشد. دلیل این است که این‌ها مستقیم از خاک می‌رویند، در حالی که حیوانات با واسطه از خاک تغذیه می‌کنند. بنابراین هر دو آیه یکدیگر را تأیید می‌کنند.

محمل‌های عرفانی نیز برای پیدایش از خاک بیان شده است، که در کتب عرفانی موجود است.

آیات ۱۷ و ۱۸:

رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ.

لغات آیه روشن است. در تشبیه آمدن مشرق و مغرب، پیچیدگی معنایی وجود دارد، که باعث شده است احتمالات مختلفی بیان شود. در سه آیه‌ی دیگر مشرق و مغرب به صورت جمع آمده است:

۱. سوره معارج، آیه ۴۰: فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ.

۲. سوره صافات، آیه ۳۷: رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۳۷: وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَعَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَ دَمَرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ مَا كَانُوا يَعْرِشُونَ.

دلیل جمع آمدن مشارق و مغارب روشن است. خورشید هر روز در زمان‌های گوناگونی طلوع و غروب می‌کند، جمع آمدن، اشاره به مشرق‌ها و مغرب‌های گوناگون دارد. اما دلیل تشبیه آمدن چیست؟

احتمالاتی داده شده است:

۱. مشرق و مغرب زمستانی و تابستانی (مرحوم علامه)

۲. مشرق و مغرب خورشید و ماه

۳. دنیا و آخرت

۴. عوالم انس و جن

بین احتمالات فوق، منطقی ترین قول، نظر اول است، که ناظر بر دو نیم کره‌ی زمین است. مراجعه‌ی به روایات نیز همین نظر را تأیید می‌کند. مانند این روایت:

ابْنُ الْكَوَّاءِ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ رَبُّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ وَقَالَ فِي آيَةِ أُخْرَى رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ وَقَالَ فِي آيَةِ أُخْرَى رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ قَالَ تَكَلَّمْتَ أُمُّكَ يَا ابْنَ الْكَوَّاءِ هَذَا الْمَشْرِقُ وَهَذَا الْمَغْرِبُ وَأَمَّا قَوْلُهُ رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ فَإِنَّ مَشْرِقَ الشِّتَاءِ عَلَى حِدَةٍ وَ مَشْرِقَ الصَّيْفِ عَلَى حِدَةٍ أَمَا تَعْرِفُ بِذَلِكَ مِنْ قُرْبِ الشَّمْسِ وَبُعْدِهَا.

(تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۴۰۰، بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۱۲۲ / الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۵۹ / نورالثقلین.)

در روایت دیگری تشبیه آمدن مشرقین تطبیق بر وجود مبارک پیامبر، و امیرالمؤمنین، و مغربین بر حسنین علیهما السلام شده است، که تطبیق لطیفی است.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ، قَالَ الْمَشْرِقَيْنِ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) وَ الْمَغْرِبَيْنِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ (عليهما السلام) وَ فِي أَمْثَالِهِمَا تَجْرِي.

(تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۴۰۰، بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۶۹ / القمی، ج ۲، ص ۳۴۴ / البرهان / نورالثقلین.)

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ، بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ، يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْهُ وَ الْمَرْجَانُ، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ.

معنای مرج در آیه ی ۱۵ بیان گردید. گفته شد در التحقیق معنا چنین آمده است: عبارة عن إرسالهما و اطلاقهما و إجرائهما إلى أى نقطة و خطّ يمكن و فيهما اقتضاء التوسّط و الإنبساط.

بحر:

التحقيق: هو المحلّ المتّسع المنبسط يتموّج بما فيه مادياً أو معنوياً. و من مصاديقه: بحر الماء و بحر العلم و ... .

برای آیات ۱۹ و ۲۰ تفاسیر عجیبی شده است، که بیشتر خیال پردازانه است، و ناظر به واقعیت‌های طبیعی نمی‌باشد. گفته‌اند مراد دو دریا است، که با هم در تماس هستند، گویا بینشان حائلی است که مانع اختلاط آب آن‌ها می‌شود؛ همواره یکی شور و دیگری شیرین است. وقتی در دریاهای زمین جستجو می‌کنیم، این تصویرسازی یافت نمی‌شود؛ حتی بین رودها و دریا نیز این حال وجود ندارد. آنچه به طور طبیعی اتفاق می‌افتد اختلاط است. رودها به دریا می‌ریزند و شور می‌شوند، دریاهایی که با هم در تلاقی هستند شور می‌باشند. برای رهایی از این واقعیت مسلّم، مثال‌هایی را روی کره زمین زده‌اند، که هیچ کدام در عالم خارج واقعیت ندارد. در نتیجه نمی‌توان آیات را با تصویرسازی غیر واقعی معنا نمود، باید مطابق با واقعیت‌های طبیعی معنا شود.

مراد از بحر فقط دریا نیست، هر آب مجتمعی را بحر می‌گویند. بنابراین معنای تحت‌اللفظی آیه چنین است: دو مجموعه آبی که رها و در حرکتند، و با هم ملاقات دارند. میان آن‌ها برزخی است که با هم آمیخته نشوند.

در نتیجه منظور آیات دو دریای خاص نیست، بلکه مراد آب‌های شیرین و شور است. آنچه در طبیعت اتفاق می‌افتد عجیب و فوق‌العاده است. آب دریاها تبخیر می‌شود، با نزول باران و برف آب شیرین به زمین بازمی‌گردد. این آب شیرین در میان زمین یا کوه‌ها می‌ماند، و به صورت رودهای شیرین جریان پیدا می‌کند. دوباره به دریاها بازمی‌گردد، و شور می‌شود، و این چرخه همواره ادامه دارد. این چرخه موجب فواید بسیاری در طبیعت است. چرخه‌ی فوق نشان می‌دهد که چندین بار میان آب شیرین و شور برزخی حائل است. وقتی آب تبخیر می‌شود برزخی میان آسمان و زمین است. وقتی به زمین بازمی‌گردد، و شیرین باقی می‌ماند برزخ دیگری توسط زمین است، که مانع اختلاط شور و شیرین می‌شود. و در نهایت در محل تلاقی با دریاها اختلاط پیدا می‌کند و شور می‌شود. معنای فوق در سوره‌ی فاطر آیه ۱۲ نیز آمده است:

وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِعٌ شَرَابُهُ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ مِنْ كُلِّ تَاكُلُونَ لَحْمًا طَرِبًا وَ تَسْتَخْرِجُونَ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَآخِرَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.

در این آیه فوایدی که بر شوری و شیرینی آب مترتب است نیز بیان شده است. روایتی نیز در ذیل این کریمه نقل شده است، که بر جدایی آب آسمان و زمین دلالت دارد.

ابن عباس (رحمة الله عليه) - المرادُ بِالْبَحْرَيْنِ بَحْرُ السَّمَاءِ وَ بَحْرُ الْأَرْضِ فَإِنَّ فِي السَّمَاءِ بَحْرًا يُمَسِكُهُ اللَّهُ بِقُدْرَتِهِ يُنْزِلُ مِنْهُ الْمَطَرَ فَيَلْتَقِيَانِ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَ بَيْنَهُمَا حَاجِزٌ يَمْنَعُ بَحْرَ السَّمَاءِ مِنَ النُّزُولِ وَ بَحْرَ الْأَرْضِ مِنَ الصُّعُودِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۴۰۲



يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ، معنای آیه روشن است. لؤلؤ مروارید، و مرجان همان مرجان است. این دو گوهر گران قیمت، که در آن روزگار محبوبیت بسیاری داشتند، از جمله فوایدی است که از آب دریاها برای انسان به دست می‌آید. ظاهراً مروارید و مرجان در آب‌های شیرین و شور یافت می‌شوند؛ گرچه بیشتر در آب شور است. اما وقتی آب رودها به دریا می‌ریزد و یکی می‌شوند، دیگر تفکیکی وجود ندارد.

در تعیین مصداق مرجان بحث‌های زیادی شده است، که از حوصله و هدف این نوشتار خارج است.

به نظر حقیر واژگانی که در این سوره استعمال شده است، غیر از لحاظ معنایی، لحاظ آوایی با کلّ سوره را نیز دارد. اگر در این مطلب دقت شود، بسیاری از پرسش‌ها پاسخ پیدا می‌کند.

آیات ۲۴ و ۲۵:

وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ.

جوار جمع جاریه است، جاریه روان بودن، در حرکت و سیلان بودن است. به همین جهت به کشتی هم اطلاق می شود.

منشآت اسم مفعول انشاء است. مراد ایجاد شیء و تربیت آن است.

اعلام جمع عَلم، به معنای نشانه‌ها است، که در کوه‌ها نیز مستعمل است.

اکثر مترجمین و مفسرین این آیه را کشتی‌های بزرگی که در آن زمان بادبانی، و به سان کوه بودند دانسته‌اند. این کشتی‌ها

با تمام عظمتشان در روی دریا روان و در حرکت بودند. کشتی‌ها ساخته‌ی بشر می‌باشند، به همین جهت گفته شد

منشآت؛ اما روشن است که قوه‌ی ساخت، و حرکت آن‌ها از آن خداوند است.

تطبیق به کشتی ظاهراً صحیح باشد، اما لسان آیه اعم از کشتی‌های روان است.

آیات ۲۶ تا ۲۸:

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ، وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ .

وجه:

مقایس: بدل علی مقابله لشیء. و الوجه: مستقبل كل شیء. و ربما عبرت عن الذات بالوجه.

التحقیق: هو ما يتوجه اليه من شیء.

... فالوجه في الروحانيات و في الله المتعال: عبارة عن وجهة تكون مورد توجه اليه بالقلب و تقع في مقام مواجهة و تكون مرآة للنظر اليه و فانية فيه. و لا يشاهد فيها إلا تجلّي صفاته و مقاماته، سواء كانت اعمالا خالصة له، أو موجودات فانية فيه و باقية به، أو صفات جمالية أو كمالية له تعالى.

آیات ۲۶ تا ۳۰ قلّه و اوج سورهی الرحمن است. مطالبی که در این آیات بیان می شود اوج معارف قرآنی نیز می باشد. (به

همراه سورهی توحید، آیات ابتدایی سورهی حدید، و شماری دیگر از آیات)

در روایتی ویژگی خاص بعضی از آیات قرآن بیان گردیده است، که در سورهی توحید بیان شد، در این جا فقط روایت را

نقل می کنم، برای مطالعهی بیشتر به شرح سورهی توحید مراجعه کنید.

فِي أَصُولِ الْكَافِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنِ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ قَالَ: سُئِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنِ التَّوْحِيدِ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: « قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ » وَ الْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى قَوْلِهِ: « عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ » فَمَنْ رَأَى ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ.

تفسیر نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۲۳۱

اوج اسلام نیز همین معارفی است که در قرآن بیان شده است. فهم این معارف دشوار است، اما غیر ممکن نیست؛ و باید دانست که اگر این معارف به درستی فهمیده نشود، اوج اسلام و قرآن فهمیده نشده است. در واقع این معارف ساختار و شاکله‌ی اصلی دین است، و مابقی گزاره‌ها، روی این شاخه‌ی اصلی سوار می‌گردد.

بازگشت هاء در علیها به زمین است. فان اسم فاعل می‌باشد؛ اسم فاعل دلالت بر استدامه دارد. وقتی گفته می‌شود فلانی عالم است؛ یعنی همواره عالم است، نه فقط الان. وجه آن چیزی است که در تقابل با هم خود را نمایان می‌کند.

آنچه ابتدا از آیه فهمیده می‌شود این است که در پایان دنیا هر آنچه روی زمین است فانی خواهد شد، و آنچه در قیامت باقی می‌ماند وجه خداوند است که دارای صفات جلال و اکرام است.

اما واژه‌ی ((فان)) ما را به معنای عمیق‌تری سوق می‌دهد. آیه می‌فرماید همین الان نیز هر آنچه هست فانی است. صحبت فقط در قیامت نیست، هم‌اکنون نیز همین است. شرح آن این‌که موجودات بود و نمودی دارند، نمود آن چیزی است که می‌بینیم یا گمان می‌کنیم که می‌بینیم؛ بود حقیقت موجودات است؛ نمود با حقیقت یا همان بود فاصله‌ی بسیاری دارد، بود اشیاء همان وجه الهی است. حقیقت او است، و مابقی پندارهایی که می‌بینیم. بنابراین همین الان نمود فانی است بدانیم یا ندانیم، و بود همواره باقی است چرا که وجه الهی است.

در آیه‌ی ۸۸ سوره‌ی قصص آمده است:

وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.

با خداوند اله و معبود دیگری نخوانید، او یکی است، غیر از او (هو) نیست. در این کریمه نمودها را نفی می‌کند، و با عبارت هالک که اسم فاعل است، همه را پندار می‌داند.

آنچه هست و خواهد بود وجه او است، که همان حقیقت موجودات است.

هاتف اصفهانی در ترجیع‌بند مشهورش در واقع شرح این آیات را کرده است.

پیر پرسید کیست این؟ گفتند: عاشقی بی‌قرار و سرگردان  
گفت: جامی دهدش از می ناب گرچه ناخوانده باشد این مهمان  
ساقی آتش‌پرست آتش دست ریخت در ساغر آتش سوزان  
چون کشیدم نه عقل ماند و نه هوش سوخت هم کفر ازان و هم ایمان  
مست افتادم و در آن مستی به زبانی که شرح آن نتوان  
این سخن می‌شنیدم از اعضا همه حتی الوریث و الشریان

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو

مطلب لطیف دیگر آمدن وجه ربّ است، گفته نشد و ببقی ربّک، علت این است که وقتی درک شد که نمود تمامی موجودات من جمله مدرک فانی است، باز مدرکی باقی است که این حقیقت را درک می‌کند، وقتی در خویش می‌گردد با اسماء و صفات الهی مواجه می‌شود، همه‌ی عالم را مظهر اسماء و صفات می‌بیند، این همان وجه ربّ است. حال دقت کنیم که گفته شد: *دُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ*، اول اشاره‌ای به اسماء و صفات الهی دارد که عرض شد، دوم لطافتی در آمدن این دو اسم در میان اسماء الهی وجود دارد، خداوند جلال و کرامت را با هم دارد. پس مواجهه‌اش با موجودات با هر دو صفت است. این صفات (هیبت، مهربانی و کرامت) ارکان ربوبیت است. در عین حال که مستجمع جمیع صفات الهی نیز می‌باشد.

این تأملات انتها ندارد، به ناچار همین جا رشته‌ی کلام را رها می‌کنم.

آیات ۲۹ و ۳۰:

يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ.

در این آیه به طور روشن و شیوا رابطه‌ی ماسوا با خداوند متعال بیان می‌گردد. سؤال عربی با فارسی متفاوت است. در عربی اعم از معنای مستعمل فارسی است. در فارسی معادل پرسش است، در حالی که در عربی معادل ابراز حاجت و نیاز است، از اقسام آن پرسش برای نیاز نادانسته نیز می‌باشد. سائل نیز به همین جهت گفته می‌شود. هر آنچه غیر از او است (هر چه در آسمان‌ها و زمین است)، دائماً محتاج به خداوند متعال‌اند. این نیازی وجودی است، خواست جبلی موجودات است. حال باطنی همه‌ی موجودات (ظهورات وجود) فقر و عجز دائمی است. همان طور که در آیات ۱۵ تا ۱۷ سوره‌ی فاطر بیان شده است:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ، إِنْ يَشَأْ يُدْهِبِكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ، وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ.

بنابراین آنچه ماسوی دائماً از او باطناً طلب می‌کند، وجود است؛ چرا که در آیه‌ی فوق نیز بیان شد اگر می‌خواست همه‌تان را می‌برد و عده‌ی دیگری را خلق می‌کرد. به علاوه که تنها نیاز حقیقی دائمی موجودات همان بودن است.

پاسخ این خواست وجودی، كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ است. او هر لحظه جلوه و تجلی نویی دارد. به زبان عرفان تکرار در تجلی وجود ندارد. هر آن افاضه‌ی جدید می‌شود، نیاز موجودات همین افاضه است. با این تجلی آن به آن موجودات هستند، و اگر لحظه‌ای (مراد زمان نیست) این تجلی منقطع گردد موجود معدوم می‌گردد. به بیان دلنشین نظیری نیشابوری:

به محض التفاتی زنده دارد آفرینش را

اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب‌ها

بنابراین روشن است که مراد از یوم روز نیست، بلکه برای تقریب به فهم یوم آمده است، مراد هر لحظه و آن است. و هم‌چنین روشن است که آنچه در هستی است، که همان بود اشیاء مطابق آیه‌ی قبل است، تجلی خداوند متعال است. تأمل بفرمایید.

مرحوم عطار نیشابوری در منطق‌الطیر ابیات فوق‌العاده‌ای دارند، که برای اتمام بحث آورده می‌شود.

دایما او پادشاه مطلق است  
در کمال عز خود مستغرق است

او به سر ناید ز خود آنجا که اوست  
کی رسد علم و خرد آنجا که اوست

نه بدو ره، نه شکیبایی از او  
صد هزاران خلق سودایی از او

وصف او چون کار جان پاک نیست  
عقل را سرمایۀ ادراک نیست

لاجرم هم عقل و هم جان خیره ماند  
در صفاتش با دو چشم تیره ماند

هیچ دانایی کمال او ندید  
هیچ بینایی جمال او ندید

در کمالش آفرینش ره نیافت  
دانش از پی رفت و بینش ره نیافت

قسم خلقان زان کمال و زان جمال  
هست اگر بر هم نهی مشت خیال

بر خیالی کی توان این ره سپرد  
تو به ماهی چون توانی مه سپرد

صد هزاران سر چو گوی آنجا بود  
های های و های و هوی آنجا بود

بس که خشکی بس که دریا بر ره است  
تا نپنداری که راهی کوتاه است

شیرمردی باید این ره را شگرف  
زانک ره دور است و دریا ژرف ژرف

روی آن دارد که حیران می‌رویم  
در رهش گریان و خندان می‌رویم

گر نشان یابیم از او کاری بود  
ور نه بی او زیستن عاری بود

جان بی جانان اگر آید به کار  
گر تو مردی جان بی جانان مدار



مرد می‌باید تمام این راه را  
جان فشاندن باید این درگاه را

دست باید شست از جان مردوار  
تا توان گفتن که هستی مرد کار

جان چو بی جانان نیرزد هیچ چیز  
همچو مردان برفشان جان عزیز

گر تو جانی برفشانی مردوار  
بس که جانان جان کند بر تو نثار

آیات ۳۱ و ۳۲:

سَنَفِرُكُمْ أَيُّهُ الثَّقَلَانِ، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ.

فرغ:

مقایس: بدل علی خلو و سعة ذرع.

التحقیق: هو التخلی عن اشتغال و الخلاء اعم من ان يكون خالياً فی نفسه أو خالياً بعد الشغل.

فراغ در عرف پس از مشغله است، اما در لغت اعم از آن است؛ چه پس از اشتغال باشد و چه فراغت مطلق باشد.

ثقل:

مقایس: هو ضد الحفة و لذلك سمی الجن و الانس الثقیلین، لكثرة العدد.

اشاره‌ی آیه به دو گروه جن و انس است. همان‌طور که اکثر مطالب این سوره با سیاق تشبیه آمده است. فراغ اگر پس از اشتغال معنا گردد، مراد انتقال از این عالم به عالم آخرت است. و اگر مطلق معنا شود، یعنی حال به کار شما خواهیم پرداخت، و در کار شما مذاقه و حساب خواهیم کرد.

ثقلان می‌تواند برای مدح یا ذم آمده باشد. می‌توان معنا کرد گران‌سنگ، و یا معنا کرد ثقیل در اعمال و مسئولیت‌ها و باری که به دوش خود گذاشته‌اید. در عین حال که ممکن است معنای دیگری مطابق با آن‌چه در مقایس آمده است بدهد؛ و اشاره به کثرت داشته باشد. برخی نیز صرفاً به دو گروه معنا کرده، و معنای دیگری اضافه نکرده‌اند.

به نظر حقیر از عبارت سنفرغ بر می‌آید که انس و جن هدف خلقت و تربیت الهی می‌باشند. در نتیجه اشاره به تعظیم دارد نه ذم.

از آینده آمدن عبارت معلوم می‌شود که مراد تغییر عالم است؛ و فراغت تربیت الهی است. همان‌طور که در سوره‌ی  
اعلی، آیات ۲ و ۳ آمد: الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى، وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى.

بذل عنایت خداوند متعال برای تربیت انس و جن نسبت به دیگر موجودات روشن‌تر است. با این توضیح معلوم  
می‌گردد که منافاتی با آیه‌ی قبل (كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ) ندارد.

آیات ۳۳ و ۳۴:

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ.

سلط:

التحقيق: هو التمكن مع تفوق سواء كان قاهراً أو غير قاهر.

برای این آیه چندین تفسیر بیان شده است:

۱. اشاره به قیامت است (با توجه به آیات قبل و بعد)، بیان می‌کند که از کرانه‌ی محشر نمی‌توانید خارج شوید، و راه فراری ندارید. مراد از سلطان سعه و قدرت وجودی است. در نتیجه این آیه برای تعجیز است. (نظر مرحوم علامه‌ی طباطبایی است)

۲. مراد نفوذ علمی در کرانه‌ی آسمان‌ها است. پس در واقع این کریمه نوعی پیش‌گویی آینده است.

۳. برخی تعبیری عرفانی دارند، و گفته‌اند با توجه به قرینه‌ی سلطنت نشان دهنده‌ی تعظیم است نه تعجیز. مراد این است که از قیود و حکومت ماده خود را خارج کنید؛ پس مراد از اقطارِ حدود عالم ماده است. و مراد از سلطان ولایت است. (نظر برادر عزیز نیک‌اقبالی است)

نظرات دیگری نیز در ذیل این کریمه بیان شده است، که از بیان آن‌ها صرف نظر می‌کنیم. حال تلاش می‌کنم برداشت خود را بیان کنم.

مراد پیشرفت علمی نمی‌تواند باشد، چرا که تمام علم در همین عالم و چهارچوب ماده است. پشتوانه‌ی علم تجربه، آزمایش و استنتاج است. عالم ورای ماده مستلزم خروج از این عالم است. در آن عالم دیگر ابزار این عالم کاربرد ندارد. به علاوه که علم مصطلح نیز در مورد آن صادق نمی‌باشد. خروج از اقطار آسمان‌ها و زمین قرینه‌ی خوبی است که مراد پیشرفت علمی یا تحریض بر آن نیست. البته که بخش اعظم علم هنوز برای ما ناشناخته است.

اشاره به قیامت نیز محذوری دارد. در عالم قیامت بساط آسمان و زمین برچیده می‌شود. چنان‌که در سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۴۸ آمده است: *يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ*. به علاوه که وقتی شرطی بیان می‌شود، مستلزم این است که اگر شرط محقق شود، جزا هم محقق گردد. پس اگر سلطنت داشتید، می‌توانستید خارج شوید. حال اگر سلطنت داشتید کجا می‌خواستید بروید؟!

بنابراین معنای سوم به محتوا نزدیک‌تر است، و محذوری هم ندارد. البته که تعبیری ذوقی و در عین حال زیبا است.

به نظر حقیر معنای آیه بسیار روشن است. آیه می‌فرماید شما همه‌ی تلاشتان را کرده‌اید، و با این وجود هیچ راه علمی و عملی برای خروج از این عالم و رسیدن به کرانه‌ی عالم نیافته‌اید. شما به جهت کنجکاوی و قدرت طلبی همواره در پی کشف و تسلط بیشتر هستید، به همین جهت هر روز علم پیشرفت بیشتری می‌کند. اما با این وجود هنوز ناشناخته‌ها در مقابل آن‌چه شناخته شده است بسیار اندک است.

بشر همواره با خود می‌اندیشد که کرانه‌ی عالم کجاست؟ این سؤالی است که ذهن انسان‌های بسیاری را به خود درگیر کرده است؛ و فقط مختص به دانشمندان نیست. عظمت عالم ماده بشر را به حیرت واداشته‌است. بنابراین مراد از سلطان توان رشد علمی انسان است. نداشتن این سلطنت باعث شده است سرعت پیشرفت علم چشمگیر نباشد.

آیات ۳۵ و ۳۶:

يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِّنْ نَّارٍ وَ نَحَّاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ.

شواظ:

مقاييس: اللهب من النار لا دخان معه.

التحقيق: هو اللهب أو الحرارة الشديدة المتجسمة المتجزئة المنفصلة من نار أو شمس.

نحاس:

مقاييس: الدخان لا لهب فيه. و النحاس من هذه الجواهر كأنه لما خالف الجواهر الشريفة كالذهب و الفضة سمى نحاساً.

معنای ظاهری آیه کاملاً روشن است: بر شما شعله‌هایی بی دود، و همراه با دود فرستاده می‌شود، در حالی که نمی‌توانید از

خودتان دفاع کنید (از کسی یاری بگیرید).

باید دید که چرا با دود و بی دود گفته شده‌است؟

با اندکی دقت بیشتر، به جای با دود و بی دود، بهتر است گفته شود: شعله‌های آتش، و دود. معلوم است که شعله‌ی آتش

همواره همراه با دود است. بنابراین مراد از نحاس دود به طور مطلق است.

انسان به تجربه می‌داند که وقتی در آتش و دود توأمان گرفتار شود هیچ راه فراری نخواهد داشت. بنابراین بروز آیه در

جهنم، و حال گرفتاری انسان در قیامت است.

انسان در باور، صفات و کردارش چنان گرفتار می‌شود، که هیچ راه رهایی نخواهد داشت. با تطبیقی ذوقی می‌توان گفت:

مراد از آتش، باورهای نادرست است؛ و مراد از دود صفاتی است که خود را در اعمال انسان نشان می‌دهد. باور به

سادگی خود را نمایان نمی‌کند، و بروز آشکاری ندارد.

آیات ۳۷ و ۳۸:

فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ.

ورد:

مقایس: أصلان: أحدهما الموافاة إلى شيء، و الثاني لون من الألوان.

به معنای سرخ است. به معانی گل، شکوفه، و لطافت نیز آمده است.

دهن:

مصباح: ما يدهن به من زيت أو غيره.

مقایس: يدلّ على لين و سهولة و قلّة. فكانت وردة كالدّهان، قالوا هو دردیّ الزيت.

صحاح: الأديم (المجلّد) الأحمر. در آیه: أي صارت حمراء كالأديم.

التحقيق: هو اللينة و اللطافة.

دو معنا برای دهن ذکر شده است: روغن صاف و شفاف، و چرم.

با توجه به معنای دوم دهن (چرم)، برخی آیه را گشایش آسمان به سان چرمی سرخگون معنا کرده‌اند، که به نظر منطقی نمی‌آید.

روغن صاف و لطیف معنای بهتری است. آیه می‌فرماید: آسمان تغییری اساسی می‌کند، و دیگر آنچه شما می‌دیدید نخواهد بود. همان‌طور که در آیه‌ی ۴۸ سوره‌ی ابراهیم آمد. این کریمه لطافت ادبی فوق‌العاده‌ای دارد.

آیات ۳۹ و ۴۰:

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ.

معنای آیه روشن است. مراد از یومئذ روز قیامت است. منظور از پرسش نشدن، احاطه‌ی علمی خداوند نسبت به خلق است. بنابراین اگر در برخی آیات سؤال مطرح شده، از باب تقریر مخاطب است. مراد از لا یسأل عن ذنبه، عدم مسئولیت نیست، بلکه پرسش نکردن است.



آیات ۴۱ و ۴۲:

يُعْرِفُ الْمَجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ.

این آیه جوابی است بر سؤال محذوفی که از آیهی قبل پیش می‌آید. آیهی قبل فرمود: هیچ جنّ و انسی در آن روز از گناهش پرسیده نمی‌شود. سؤالی که در ادامه پیش می‌آید این است که پس از کجا معلوم می‌شود که چه کرده است؟! پاسخ این سؤال همین آیه است.

مجرمین و گنهکاران همه چیز از رخسارشان هویدا است. همان‌طور که در آیهی ۲۹ سوره‌ی فتح آمده است: سیماهم فی وجوههم من أثر السجود.

آخر کار آن‌ها، گرفته شدن موی جلوی پیشانی و پاهایشان است. مراد از أخذ موی پیشانی، تسلیم محض بودن است. وقتی موی پیشانی کسی گرفته شود، دیگر قادر به حرکت نخواهد بود.

آیات ۴۳ تا ۴۵:

هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ، يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ.

حمی:

التحقیق: أن هذه المادة مأخوذة من مادة حمّ مضاعفاً. معنى الحمى مطلق الحرارة و اكثر استعماله فى الحرارة و العطفة الباطنية للطفاتها و لينتها.

مراد آب داغ است. صفت آن اشاره به مبالغه‌ی در حرارت دارد.

نتیجه‌ی آیات گذشته، این آیات است. این همان جهنمی است که مجرمین آن را تکذیب می‌کردند. تکذیب صفتی است که نهایتش خسران است، و هیچ گریزی از آن نمی‌باشد. در آیه‌ی ۱۰۹ سوره‌ی روم آمده است:

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوَاىَ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ.

تکذیب وقتی در انسان ریشه می‌دواند که بدی را بد انجام می‌دهد. انسان ممکن است دچار افعال یا صفات ناپسندی باشد، ممکن است از آن شرمسار و منکسر باشد، و ممکن است با افتخار و تکبر باشد؛ بدی را بد انجام دادن همین حال دوم است. حالی است که انسان در قلب دیگر باوری ندارد، و هر چه خوبی و خیر است را انکار می‌کند.

حمیم ماء داغ است، صفت آمده است تا مبالغه‌ی در حرارت را افاده کند. تعبیر بسیار عجیبی است، حالشان دوران بین شرور خویش است (يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ)، گویا هیچ راهی برای گریز ندارند.

آیات ۴۶ تا ۵۳:

وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ، ذَوَاتَا أَفْنَانٍ، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ، فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ، فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ.

ذوات تشبیهی ذات به معنای دارا بودن است.

أفنان جمع فن است.

مصباح: النوع منه.

لسان العرب: الفن واحد الفنون، و هی الأنواع.

خوف معادل ترس نیست، حال درونی است که انسان خودش را جمع می‌کند، مراقبت می‌کند، در عین حال که بیمی را نیز درونش حس می‌کند. می‌توان گفت معادل انکسار و خشیت قلبی است.

در آیه آمده است: خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ، از مقام و جایگاه ربِّ بیم دارند. بیمشان از جهنم و عذاب الهی نیست. مقام یا اسم مکان است که همان جایگاه و شأن است؛ و یا مصدر میمی است به معنای قیامی که متصل به فاعلش می‌باشد؛ مراد احاطه و قوام دادن به موجودات است. هر کدام که مراد باشد مستلزم معرفت است. باید انسی با خداوند که ربِّ است پیدا شود، و از عظمت او حال ذلت در خود بیاید. در نتیجه خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ حال تقوی است. حالی که منجر به حبِّ الهی مطابق روایات خواهد شد، و نتیجه‌ای جز رضایت الهی نخواهد داشت.

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْعِبَادَ ثَلَاثَةٌ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَوْفًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حُبًّا لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَهِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ.

الكافي, جلد ۲, صفحه ۸۴

در سوره‌ی نازعات، آیات ۴۱ و ۴۲ آمده است: وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ، فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ. انسان وقتی خوف الهی پیدا کرد، و عظمت او را دریافت، خود را از خواهش‌های نفس نهی می‌کند. نتیجه‌ی آن مآمن گرفتن در جنت الهی است.

((جنتان)) عبارتی است که بسیاری از مفسرین را دچار حیرت کرده است. احتمالات فراوانی در ۲ جنت داده شده است: جنت جسمانی و روحانی، جنت اصحاب یمین و سابقون، و ... برخی نیز گفته‌اند مراد کثرت بهشت‌ها است؛ هر باور یا عمل صالحی منتج به یک جنت می‌گردد، چنان که در آیه‌ی ۶۲ از همین سوره آمده است: و من دونهما جنتان. به نظر حقیر کنکاش در یافتن مراد از جنتان بیهوده است، و فقط بیان احتمالات است. به علاوه که ممکن است صرفاً به جهت آهنگ سوره آمده باشد.

ذَوَاتَا أَفْنَانٍ، با توجه به معنای لغت، تفاسیر اخصّ از معنا تفسیر کرده‌اند. مراد این است که این بهشت‌ها دارای انواع بسیاری هستند، تنوع در کلیات و جزئیات می‌تواند باشد؛ بنابراین تنوع در نعمت‌ها، گیاهان، شاخ و برگ فراوان و ... همگی اخصّ از معنای اصلی هستند.

فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ، و آیه‌ی فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ، معنای ظاهری روشنی دارد. اما در تعیین مصادیق آن، بافته‌های فراوانی وجود دارد، مانند کریمه‌ی ۴۶ همین سوره. به نظر حقیر ما جاهلان به سادگی راهی به مصادیق این آیات پیدا نخواهیم کرد، پس چه نیکو است که به جهل خود اقرار داشته باشیم، و بافته‌های ذهنی خود را بر آیات قرآن تحمیل نکنیم.

آیات ۵۴ تا ۵۹:

مُتَّكِنِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَّانِيهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكذَّبَانِ، فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ أَنْسٌ قَبْلَهُمْ  
وَلَا جَانٌّ، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكذَّبَانِ، كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكذَّبَانِ.

فرش جمع فراش به معنای محل استراحت، یا همان بستر در فارسی است.

بطائن جمع بطانة به معنای باطن، درون و جوف است.

استبرق: ابریشم یا همان حریر است که با کیفیت بافته شده باشد.

جنى:

مقایس: هو أخذ الثمرة من شجرها.

مراد میوه‌های تازه و بسیار رسیده است.

دان اسم فاعل دنو است، به معنای نزدیک.

گفته شد بَطَّانِيهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ تا کیفیت بسترهای بهشتیان را نشان دهد؛ حتی آسترش از حریر است.

مراد از جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ میوه‌های تازه و رسیده‌ای است که همواره در دسترس است.

فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ، در مرجع ضمیر فیهن دو احتمال هست:

۱. به فراش بازگردد.

۲. به جنت‌ها بازگردد.

مراد از قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ کوتاهی چشم است، یعنی چشم خود را به سرعت باز نمی‌گیرند، در واقع منظور نگاه نکردن به دیگران است. یعنی فقط به خود نظر دارند؛ اشاره به پاکدامنی ایشان است. معنایی که عرض کردیم با عبارت انتهایی آیه نیز سازگار است؛ انسان و جنّی پیش از این به ایشان دست نزده است.

عده‌ای زیادی قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ را خمار چشم معنا کرده‌اند، که فاقد پشتوانه‌ی لغوی است.

كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ، تشبیهی از این زنان است؛ اشاره به زیبایی فوق‌العاده‌شان دارد. روشن است که در این تشبیهات از وجوه نزدیک به اذهان عامّهی مردم (خصوصاً مخاطبین ابتدایی آیات) استفاده شده است.

آیات ۶۰ و ۶۱:

هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ.

نتیجه‌ی خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ، همه‌ی نعماتی است که به دوستان خدا عطا می‌شود؛ و در آیات قبلی بیان گردید. این آیه تکمله‌ای است بر آیات گذشته، احسان خداوند متعال با آنچه در اذهان ما است تفاوت بسیار دارد. در واقع این آیه جزای خاف مقام ربّه است. این مطلب بسیار مهمّ است که خوف از جایگاه الهی احسان بنده شمرده شده است. این کریمه معنای اخلاقی روشنی نیز دارد، اگر کسی به شما خوبی کرد، شما هم بهتر از آن را برایش انجام دهید. روایات زیادی با این مضمون وارد شده است، چند روایت نقل می‌شود:

الصَّادِقُ (علیه السلام) - عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) يَقُولُ آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ مُسَجَّلَةٌ قُلْتُ مَا هِيَ قَالَ هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ جَرَتْ فِي الْمُؤْمِنِ وَالْكَافِرِ وَالْبَرِّ وَالْفَاجِرِ مَنْ صُنِعَ إِلَيْهِ مَعْرُوفٌ فَعَلَيْهِ أَنْ يُكَافِيَ بِهِ وَ لَيْسَتْ الْمُكَافَأَةُ أَنْ يَصْنَعَ كَمَا صُنِعَ بِهِ بَلْ يَرَى مَعَ فِعْلِهِ لَذَلِكَ أَنَّ لَهُ الْفَضْلَ الْمُبْتَدَأُ.

وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۰۶



وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ، مُدْهَمَّتَانِ، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ، فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ، فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ، فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ، حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ، لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ، مُتَكِنِينَ عَلَى رُفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ، تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ.

برخی جنتان را ذیل و پایین تر از دو بهشت قبلی معنا کرده‌اند. اگر این گونه معنا شود می‌تواند مراد جنت اصحاب یمین، یا چنان‌که در روایات بسیاری آمده است جنت عبید (عبادت از خوف)، و اجیران (عبادت طالبین ثواب) باشد؛ و دو جنت مذکور در آیه‌ی ۶۶، جنت سابقون، یا همان‌طور که در روایت آمده است جنت احرار (محبین) باشد.

هم‌چنین من دونهما را می‌توان غیر از آن دو بهشت نیز معنا کرد.

همان‌طور که عرض شد ما علم تشخیص مصادیق این آیات را نداریم. اگر به طریق فوق نیز این آیات را معنا کنیم، هم‌چنان چرایی دو جنت باقی است.

مدهامتان:

ریشه‌ی الادھیمام دهمه است.

مقایس: یدلّ علی غشیان شیء فی الظلام.

مدها متان ای سوداوان فی رأی العین و ذلک للرّیّ و الخضره.

تهذیب: خضراوان الی السّواد من الرّیّ.

این آیه کوتاه‌ترین آیه‌ی قرآن است، که تنها از یک کلمه تشکیل شده است. وصفِ باغ و بوستان‌های بهشت است، که به خاطر کثرت از دور سبزی‌اش به سیاهی می‌زند.

فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ

نضخ:

التحقيق: هو نبوع الماء من منبع بهيجان.

در آن بهشت‌ها دو چشمه‌اند که همواره جوشانند.

فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ

معنا روشن است، ذکر نخل و انار پس از میوه‌ها ذکر خاص بعد العام است؛ که می‌تواند به جهت خاص بودن این دو میوه از جهت فایده باشد. و هم‌چنان به یاد داشته باشیم که ممکن است به جهت آهنگ کلی سوره نیز باشد.

فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ

در این بهشت‌ها زنانی هستند که وجودشان خیر است، حسن، و زیبا هستند. این کریمه بیش از این‌که به ظاهر زیبا اشاره داشته باشد، به باطن و سیرت نیکو برمی‌گردد. خیر معمولاً دلالت بر درون دارد تا برون. حسان هم که همان حسن

است. گرچه اکثراً حسان را زیبارو معنا کرده‌اند. ولی به نظر می‌رسد مراد اخلاق و خصوصیات نیکو باشد. خیر وجود خیر است، و حسن خصوصیات نیکو.

ممکن است مراد خیرات حسان، حوریه‌ای که در آیه‌ی بعد آمده است نباشد، بلکه زنان پاک‌سرشت باشد. چنان‌که در روایت به آن اشاره شده است.

عَنْ الْحَلْبِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ قَالَ هُنَّ صَوَالِحُ الْمُؤْمِنَاتِ الْعَارِفَاتِ قَالَ قُلْتُ حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ قَالَ الْحُورُ هُنَّ الْبَيْضُ الْمَضْمُومَاتُ الْمَخْدَرَاتُ فِي خِيَامِ الدُّرِّ وَالْيَاقُوتِ وَالْمَرْجَانِ لِكُلِّ خِيْمَةٍ أَرْبَعَةٌ أَبْوَابٌ عَلَى كُلِّ بَابٍ سَبْعُونَ كَاعِبًا حُجَابًا لِهِنَّ وَيَأْتِيهِنَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ كَرَامَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرَهُ لِيُبَشِّرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِنَّ الْمُؤْمِنِينَ.

الكافی، ج ۸، ص ۱۵۶

حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ، لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ أَنْسُ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌ

حوریه‌هایی هستند که در خیام‌اند، در خیمه‌ها نشسته‌اند. مراد این است که به خیمه‌های همسران و یاران‌شان اکتفا می‌کنند. آیه‌ی ۷۴ مانند آیه‌ی ۵۶ است که معنا گردید.

مُتَكِنِينَ عَلَى رَقْرِفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ

رفرف:

صحاح: ثياب خضر تتخذ منه المجالس.

التحقيق: هو ما كان خارجاً عن الحدِّ الاصلی لشيء متصلاً به و يستفاد منه.

عبرى:

صحاح: موضع تزعم العرب أنه من أرض الجنّ ثم نسبوا اليه كلّ شيء تعجبوا من حذقه أو جودة صنعته و قوته.

لسان: موضع البادية كثير الجنّ.

التحقيق: يراد كلّ شيء فيه عظمة و تفوّق و أصالة و بقاء و هو يعلو على غيره و يقطعه.

ابن عباس (رحمة الله عليه) - الرِّقْرِفُ هِيَ الْمَجَالِسِ.

ابن عباس (رحمة الله عليه) - عَبْقَرِيٌّ حِسَانٌ أَيْ وَ زَرَائِبِيٌّ حِسَانٌ.

بر تکیه گاه‌هایی پشته زده‌اند که با بهترین پارچه‌های سبزرنگ آراسته شده است؛ و زیراندازشان در اوج لطافت و زیبایی

است. معادل معنای آیه‌ی ۵۴ است.

تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ

این کریمه جمع‌بندی آیات گذشته است. عبارت ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ یک بار در آیه ۲۷ این سوره آمد وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، و در انتهای سوره نیز ذکر شده است. گویا این سوره با نام رحمن آغاز، با قلّه‌ای در میان (آیه ۲۷)، و با نام مبارک خداوند پایان می‌پذیرد.

جمع‌بندی سوره‌ی الرحمن:

آیات ۱ تا ۴: وصف خداوند متعال، خلقت انسان و آموزش به او

آیات ۵ تا ۲۵: توصیف خلقت الهی

آیات ۲۶ تا ۳۰: هستی‌شناسی و قلّه‌ی سوره

آیات ۳۱ تا ۴۵: توصیف قیامت و جهنّمیان

آیات ۴۶ تا ۷۸: توصیف بهشتیان و بهشت

این سوره در واقع ۵ بخش است، و آیات *فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ* گوشواره‌ی سوره است. با توجه به تکرار این آیه، در واقع این سوره ذکر نعمات الهی، و تکذیبی است که عده‌ای از انسان‌ها به آن مبتلا شدند.

این سوره بیان نعمت و تکذیب است. خلاصه‌ی سوره آیات ۱ تا ۴، و ۲۶، ۲۷ و ۲۹، و ۷۸ است. که با آیه‌ی *فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ* زینت گرفته است، و یکی از زیباترین سوره‌های قرآن گردیده است. این همه اوصافی که درباره‌ی این سوره در روایات آمده است، به جهت اوجی است که در این سوره وجود دارد.

تمامی آیات قرآن از این جهت که کلام الهی هستند یکسان‌اند، اما از جهت عمق معنا آیات فراز و فرود دارند، و بی‌شکّ آیاتی که عرض شد از والاترین آیات قرآن می‌باشند.